

پژوهشنامه‌ی ادب غنائی
دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال نهم، شماره‌ی شانزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۰
(صص: ۷۳-۹۸)

وصف زندان و احوال درونی در زندان سروده‌های فارسی و عربی

دکتر علی دودمان کوشکی* – عیسی داراب پور**
استادیار زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی کرمانشاه

چکیده

حبسیه (زندان‌نامه)، شاخه‌ای مهم از ادبیات غنائی به شمار می‌رود. حبسیه، بیان حال و شکوه و فغان شاعر در سوگ آزادی خویش و به عبارتی دیگر آیینی تمام نمای روزگار اختناق و افشاگر روزهای تلخ اسیری شاعر است. در طول تاریخ ادبیات فارسی و عربی، شاعران بسیاری (به دلایل مختلفی از قبیل سیاسی، اعتقادی، دینی و...) به زندان رفته‌اند و طعم حبس و اسارت را چشیده‌اند و با قدرت بیان، به ثبت لحظه‌های سخت و اندوهبار خویش پرداخته‌اند.

*Email: bolook5@yahoo.com

**Email: isa_dar@yahoo.com

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی و مدرس دانشگاه آزاد اهواز

تاریخ پذیرش: ۹۰/۵/۳

تاریخ دریافت: ۸۹/۷/۱۷

زندان‌نامه‌های فارسی و عربی به سبب طبیعت خاص خود، از جنبه‌های مختلف چون مضامین، توصیفات، صور خیال و عناصر ادبی و ... نیازمند بررسی‌های موشکافانه و دقیق است. در این پژوهش به بررسی اوصاف ظاهری زندان و احوال درونی در زندان سروده‌های دو ادب فارسی و عربی پرداخته شده است. در زندان‌نامه‌های فارسی و عربی، شاعر علاوه بر اوصاف ظاهری زندان (زنجیر، زندانیان، زندانبان و ...) از حالات درونی خود نیز ابیاتی می‌آورد که در آن از بی‌گناهی خود، آزادی، غم و اندوه و ... سخن می‌گوید؛ بنابراین نگارنده در این مقاله برآن است که مضامین وصفی را در زندان سروده‌های فارسی و عربی که از دو جهت (وصف ظاهری زندان و وصف احوال درونی) قابل بررسی است، مورد کنکاش قرار دهد تا این جنبه‌ی ادبی از شعر زندان در دو ادب فارسی و عربی آشکار گردد.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، شعر فارسی و عربی، حبسیه (زندان‌نامه)، وصف، احوال درونی.

مقدمه

تطبیق یا مقایسه، منبعی سرشار از منابع معرفت بشری است. انسان در بررسی‌های مختلف و متنوع خود، مقایسه و تطبیق را راهی برای دستیابی به حقوق اصیل مربوط به حوزه‌های پژوهش خود، برگزیده است. پژوهشگران در علوم مختلف، به وسیله‌ی تطبیق و مقایسه، به نتیجه‌های روشنی رسیده‌اند که ثمره‌ی بررسی‌ها و ژرف بینی آنان بوده است. مطالعات تطبیقی یکی از روش‌های مهم تحلیل و ارزیابی در مطالعات علمی و دانشگاهی است که امروزه در اغلب رشته‌ها رواج دارد. این روش، در عرصه‌ی ادبیات، با بررسی آثار ادبی یک ملت در مقایسه با آثار ادبی سایر ملّت‌ها نمود پیدا می‌کند. «در ادبیات تطبیقی چگونگی تحقق یا انتقال یک موضوع یا درون مایه‌ی فراگیر در ادبیات سایر زبان‌ها بررسی می‌شود و با قرار دادن یک اثر در بافت آثار یک یا چند فرهنگ زبانی دیگر، کیفیت آن شناخته می‌شود» (مکاریک، ۱۳۸۳: ۲۰).

در پژوهش‌های ادبی تطبیقی، بیش از هر چیز می‌توان به نقاط وحدت اندیشه‌ی بشری پی‌برد که چگونه اندیشه‌ای در نقطه‌ای از جهان توسط اندیشمندی، ادیبی یا شاعری مطرح می‌شود و در نقطه‌ی دیگر، همان اندیشه به گونه‌ای دیگر مجال بروز می‌یابد. ادبیات تطبیقی،

تصویرگر سیر حرکت ادبیات مختلف و روند روابط آنها با یکدیگر است؛ از اینرو موجب تفاهم و همگرایی ملت‌ها و نزدیک شدن میراث فکری و فرهنگی آنها با یکدیگر است. گذشته از این، ادبیات تطبیقی به خروج ادبیات ملی و قومی از انزوای خویش و تبدیل شدن آنها به بخشی از پیکره‌ی میراث ادبیات جهانی کمک می‌کند (الخطیب، ۱۹۹۹: ۳۲-۲۶).

ادبیات فارسی و عربی به دلیل اشتراک در خط و پیوندهای نزدیکتر فرهنگی، جغرافیایی، اجتماعی و دینی، خدمات متقابل بسیاری به یکدیگر داشته‌اند و لازم است در مقایسه‌ی آثار منظوم و مثنوی این دو زبان، پژوهش بیشتری صورت پذیرد.

یکی از اقسام شعر غنایی که شاعران در ادبیات فارسی و عربی به آن پرداخته‌اند؛ حبسیه یا زندان نامه است. حبسیه‌ها (شعر زندان) به دلیل طبیعت خاص خود، از جنبه‌های مختلف چون صور خیال و عناصر ادبی، مضامین، انسجام و وحدت موضوع، وزن و موسیقی، قالب و حجم و ... نیازمند بررسی موشکافانه است و پژوهش‌های گسترده در این زمینه کاری سترگ به شمار می‌آید. این نوشتار برآن است، زندان سروده‌های فارسی و عربی را پس از بیان اوصاف ظاهری زندان (وصف تاریکی و تنگی زندان، زنجیر، زندانبان و ...) از جهت چگونگی توصیف احوال درونی (یاد وطن، اظهار بی گناهی، غم و اندوه و ...) مورد بررسی قرار دهد. شاعران شاخص حبسیه گوی ادب فارسی و عربی که در زندان به وصف زندان و احوال درونی خویش پرداخته‌اند، عبارتند از:

حبسیه‌سرایان ادب فارسی: ناصر خسرو قبادیانی (۴۸۱ ه‍.ق)، مسعود سعد سلمان (۵۱۵ ه‍.ق)، عین‌القضات همدانی (۵۲۵ ه‍.ق)، فلکی شروانی (۵۴۹ ه‍.ق)، بهاء‌الدین بغدادی (۵۸۸ ه‍.ق)، مجیر بیلقانی (۵۹۴ ه‍.ق)، خاقانی (۵۹۵ ه‍.ق)، محمود کلهر (۱۲۶۵ ه‍.ق)، فرخی یزدی (۱۳۱۸ ه‍.ش)، محمد تقی ملک الشعرا بهار (۱۳۳۰ ه‍.ش)، مهدی اخوان ثالث (۱۳۶۹ ه‍.ش).

حبسیه‌سرایان ادب عربی: مُنخَل یشکُری (۲۰ ه‍.ق)، عدی بن زید (۳۵ ه‍.ق)، ابونواس (۱۹۸ ه‍.ق)، ابوالعتاهیه (۲۱۱ ه‍.ق)، مُتنبی (۳۵۴ ه‍.ق)، ابوفراس حمدانی (۳۵۷ ه‍.ق)،

معتدبن عبّاد (۴۸۸ ه‍.ق)، معروف‌الرصافی (۱۹۴۵)، معین‌سیسو (۱۹۸۳)، سمیح‌القاسم (۱۳۵۸ ه‍.ق)، محمود درویش (۱۹۴۱).

در مورد پیشینه‌ی پژوهش باید گفت: تاکنون مقاله یا کتاب مستقلی در زمینه‌ی مورد بحث به رشته‌ی تحریر نیامده است. تنها مقالات تطبیقی با تکیه بر حبسیات دو شاعر معروف حبسیه‌سرای ادب فارسی و عربی (مسعود سعد سلمان و ابوفراس حمدانی) نگاشته شده است که می‌توان به مقاله‌ی «مسعود سعد و ابوفراس» نوشته‌ی «غلامعلی کریمی» و «حبسیات عربی و فارسی با تکیه بر حبسیات ابوفراس حمدانی و مسعود سعد سلمان» نوشته «محمد احمد الزغول» اشاره کرد. آثاری نیز به طور جداگانه، به بررسی حبسیه در ادب فارسی و عربی پرداخته‌اند که می‌توان به کتاب حبسیه‌سرایی در ادب فارسی از «دکتر ولی الله ظفری» (در دو مجلد) و به کتاب حبسیه‌سرایی در ادب عربی «از آغاز تا دوره‌ی معاصر» از مرضیه‌آباد و کتاب‌های «الأسر و السجن فی شعر العرب» تألیف «مختار البرزه» و «السجون و اثرها فی الادب العربی» از «واضح الصمد» و «ادباء السجون» از «عبدالعزیز حلفی» اشاره کرد.

شیوه‌ی کار در این پژوهش، بر اساس روش تطبیق، مقایسه و تحلیل است. پژوهشگر با استفاده از زندان‌نامه‌های فارسی و عربی و منابع گوناگون که در این زمینه به رشته‌ی تحریر درآمده است، به کار تطبیق و مقایسه‌ی زندان سروده‌های فارسی و عربی پرداخته تا این جنبه‌ی ادبی از شعر زندان، در دو ادب فارسی و عربی آشکار گردد.

۱-۱- حبس و سجن در لغت و اصطلاح

«حبس در لغت به معنای زندان، بندیخانه، قیدخانه، دوستاقخانه، بازداشتن، واداشتن، قید کردن و بندکردن است» (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل حبس). «سجن در لغت به معنای زندان و بازداشتن و بند کردن است (همان: ذیل سجن). در معنای حبس و سجن و مشتقات آن، سه نکته ملحوظ است: سلب حرکت و آزادی، شدت و سختی و تحقیر. برجسته‌ترین چیزی که در معنای «حبس» به نظر می‌رسد، منع حرکت است.

حبس و سجن در اصطلاح، «مکانی است که متهمان و محکومان را در آن نگه می‌دارند. جایی است مخصوص مجازات انسان‌های مانع آزادی که طبق قوانین معین انجام می‌شود و علاوه بر آن وظیفه‌ی نگهداری دستگیرشدگان منتظر تحقیق یا محاکمه و نیز محکومان به اعدام را- که منتظر اجرای حکم یا عفو هستند- به عهده دارد» (نجیب الحسینی، ۱۹۷۰: ۳).

۲-۱- حبسیه (زندان نامه) در ادبیات

حبسیه، شاخه‌ای مهم از ادبیات غنایی به شمار می‌رود. این نوع شعر، بیان حال و شکوه و فغان شاعر در سوگ آزادی خویش و به عبارتی دیگر آیینی تمام نمای روزگار اختناق و افشاگر روزهای تلخ اسیری شاعر است.

در تقسیم بندی آن میان انواع شعر، برخی نظیر استاد زرین کوب آن را جزو مرثیه عنوان کرده‌اند: «شاید بتوان اشعاری را که شاعران گهگاه در بیان مصائب و آلام خویش- فردی یا اجتماعی- سروده اند به انواع مراثی ملحق کرد» (زرین کوب، ۱۳۴۶: ۱۷۰). برخی دیگر، همانند فرشیدورد حبسیه را از اقسام شکایت‌نامه به حساب آورده است (ظفری، ۱۳۸۰: ج ۱/۱۸). عده‌ای دیگر همانند زین العابدین مؤتمن آن را تحت عنوان حسب حال و شکوی دسته‌بندی کرده‌اند (همان: ۱۸)؛ اما از قیل و قال مربوط به تعریف‌های حبسیه که بگذریم، باید گفت: «حبسیه» به معنای عام خویش، شامل تمامی انواع اعتراضات، فریادها و ناله‌های زندانیان در طول تاریخ است و از نظر اصطلاحی، «حبسیه» ناله‌ها و ابراز احساسات و عواطف شاعر زندانی است که به صورت شعر بیان می‌شود.

۲- وصف زندان و احوال درونی در زندان سروده‌های فارسی و عربی

در ادبیات فارسی و عربی، شاعران بسیاری بنا به دلایل مختلفی اعم از سیاسی و اعتقادی و ... به زندان رفته‌اند و طعم حبس و اسارت را چشیده‌اند و با قدرت شعر، به ثبت لحظه‌های سخت و دردناک زندگی خویش پرداخته‌اند. از میان این اشعار که شاعر در وصف وضعیت

اسفبار و احوال درونی خود بیان کرده است، می‌توان سایه‌ای از او را در پس دیوارهای بلند غم‌انگیز زندان در حال تکاپو دید و تصویری زنده و پویا را به خواننده ارائه داد؛ یعنی شاعر در زندان نامه، علاوه بر اوصاف ظاهری زندان (تنگی و تاریکی زندان، زنجیر، زندانیان، زندانبان و ...) از حالات درونی خود نیز ابیاتی می‌آورد که در آن، از بی‌گناهی خود، آزادی، غم و اندوه و ... سخن می‌گوید؛ بنابراین ما در این بخش از مقاله برآنیم، پس از ارائه‌ی پاره‌ای از توصیفات ظاهری زندان، به برخی از مهمترین حالات درونی در زندان نامه‌های فارسی و عربی اشاره کنیم و اشعاری را از ادبیات فارسی و عربی به عنوان شاهد ذکر نماییم.

۱-۲- توصیفات ظاهری زندان در حبسیات فارسی و عربی

مهمترین مضامینی که مربوط به اوصاف ظاهری زندان در حبسیات فارسی و عربی هستند، عبارتند از: تنگی و تاریکی زندان، زنجیر، طولانی بودن شب زندان، زندانبان، وصف جراحت‌ها.

- تنگی و تاریکی زندان

تنگی جا در زندان یکی از موضوع‌هایی است که بیشتر زندانیان از آن رنج برده‌اند و به توصیف آن پرداخته‌اند. مسعود سعد به خاطر تنگی جا، قادر به دریدن پیرهن خود نیست:

از ضعیفی دست و تنگی جا نیست ممکن که پیرهن بدرم

(مسعود سعد، ۱۳۳۹: ۳۳۱)

در ابیات عرب، ابوفراس حمدانی تنگی زندان خود را چنین وصف می‌کند:

يَضِيقُ مَكَانِي سِوَايَ لَأَنِّي عَلَى قِمَّةِ الْمَجْدِ الْمُؤْتَلِّ جَالِسٌ

(ابوفراس، ۲۰۰۴: ۱۵۸)

(زندانم تنگ است، همانا من با این عظمتی که دارم، جایگاهم باید بر ستیغ قلّه‌ی بزرگی‌ها

باشد؛ ولی در زندانی تنگ نشسته‌ام)

تاریکی نیز از صفاتی است که همواره زندانیان به زندان‌ها نسبت داده‌اند؛ زیرا زندان‌ها در زمان قدیم، دخمه‌ای تنگ و تاریک بود که شاعر، سال و ماه از دیدن خورشید و نور محروم بود و فقط با یک روزنه با دنیای بیرون ارتباط داشت. مسعود سعد در زندان تاریک خود، تنها به وسیله‌ی روزنه‌ای نور مهتاب و خورشید را می‌بیند:

نور مهتاب و آفتاب همی به شب و روز بینم از روزن

(مسعود سعد، ۱۳۳۹: ۴۶۱)

محمود کلهر (وفات ۱۲۶۵ ه‍.ق) تاریکی زندان خود را چنین وصف می‌کند:

بانی این چاه عزازیل است و چون هاروت مانده درو من اسیر و عاجز و مقهور
روزی آن را نه که من نگرم زان فرق کنم روز روشن از شب دیجور
(ظفری، ۱۳۸۰: ۱۸۹/۲)

سلیمان العیسی (۱۳۴۱ ه‍.ق) زندان خود را حفره‌ای تاریک وصف می‌کند:

اِفْتَحِ الْبَابَ كَاذِبٌ يَخْتَفِي الصَّمَمُ تَوَجُّدَارَانُ حُفْرَتِي السَّوْدَاءِ

(آباد، ۱۳۸۰: ۱۴۱)

(در را باز کن! نزدیک است که سکوت و دیوارهای زندان که همانند حفره‌ای تاریک و سیاه است، خفه‌ام کند)

معروف الرصافی زندان خود را در هنگام ظهر از جهت تاریکی مانند نیمه‌های شب می‌داند:

تَظُنُّ إِذَا صَدَرَ النَّهَارُ دَخَلَتْهَا كَأَنَّكَ فِي قِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ أَسْوَدِ

(الرصافی، ۲۰۰۰: ۲۴/۲)

(اگر وسط روز به زندان داخل شوی، از شدت تاریکی گمان خواهی کرد که نیمه‌های شب است).

– بند و زنجیر

اکثر سخنوران از سنگینی و گرانی غل و زنجیر نالیده‌اند. مسعود سعد، بند برپایش را به

«مار دو سر» تشبیه می‌کند:

بند بر پای من چو مار دو سر من برو مانده همچو مار افسای
(مسعود سعد، ۱۳۳۹: ۵۲۶)

سنگینی غل و زنجیر و ظلمت شب، فرزدا را به جان آورده است:
وَكَيْفَ بِمَنْ خَمْسُونَ قِيدًا وَحَلَقَهُ عَلَيْهِ مَعَ اللَّيْلِ الَّذِي هُوَ أَدْهَمُ
(الحاوی، ۱۹۸۳: ج ۲/ ۴۶۶-۴۶۵)
(پس چگونه است حال کسی که در شب تاریک زندان، پنجاه غل و زنجیر به او بسته شده است).

- شب زندان

شب و تاریکی آن از جمله پدیده‌های طبیعی است که زندانیان در طول تاریخ، بسیار از آن سخن گفته‌اند. مسعود سعد درباره‌ی شب چنین می‌سراید:
شب آمد و غم من گشت یک دو تا فردا چگونه ده صد خواهد این عنا و بلا
(مسعود سعد، ۱۳۳۹: ۷)

در ادبیات معاصر، مهدی اخوان ثالث، شب را چنین وصف می‌کند:
شب امشب نیـــــــز / شب افسرده‌ی زندان / شب طولانی پایـــــــز / چو شب های دگر
دم کرده و غمگین... (اخوان ثالث، ۱۳۵۴: ۵۱)
وصف شب در زندان نامه‌های ادبیات عرب نیز سابقه دارد. عدی بن زید، شب دراز زندان خود را چنین توصیف می‌کند:

طَالَ ذَا اللَّيْلِ عَلَيْنَا فَاعْتَكَرَ وَ كَأَنِّي نَاذِرُ الصُّبْحِ سَمَرِ
(عدی بن زید، ۱۹۶۵: ۵۹)
(شبه طولانی شد و ظلمانی شد؛ گویی که من نذر کرده‌ام تا صبح بیدار بمانم).
فرزدا نیز چنین می‌گوید:
كَأَنَّ بِهَا الْأَيَّامَ وَاللَّيْلَ وَصَلَا وَ ظُلُمَاءَ مُسَوِّدٌ عَلَيْهَا بَهِيمُهَا
(الحاوی، ۱۹۸۳: ج ۲/ ۴۷۸)

(این شب چنان سیاه است که گویی روز و شب را به هم پیوسته‌اند و پرده‌ای از ظلمت بر آن افکنده‌اند).

– زندانبان

یکی دیگر از دردهای پایان ناپذیر زندانی، رفتار توهین آمیز همراه با خشونت زندانبان است. مسعود سعد، زندانبان خود را به «مالک دوزخ» و «خوک کریه روی» تشبیه می‌کند:

راست مانند مالک دوزخ مر مرا خانه‌ای و دربانی

(مسعود سعد، ۱۳۳۹: ۹۸)

گوریست سیاهرنگ دهلیزم خوک‌یست کریه روی دزبانم

(همان: ۳۵۱)

در ادبیات عرب نیز شاعران حبسیه‌گوی، نگهبانان خود را به خاطر بدرفتاری، نکوهش کرده‌اند. عبدالحمید رافعی، نگهبان خود را راسو می‌خواند و از نادانی ایشان شکوه می‌کند:

عَلَى سِجْنِهِ الْحِرَّاسُ يَخْشَى سَفَاهُكُمْ فَوَا أَسْفَا أَنْ يَحْصُرَ الْأَسَدَ النَّمْسُ

(رافعی، ۱۹۷۴: ۱۶۱)

(از نادانی و سفاهت نگهبانان زندان هراسانم، چه بسیار مایه تأسف است که شیری توسط

راسویی در محاصره باشد).

المنخل الیشکری می‌گوید:

يَطُوفُ بِي عِكَبٌ فِي مَعَدٍّ وَ يَطْعَنُ بِالصَّمِيلَةِ فِي قَفِيَا

(یشکری، ۱۹۸۷: ۴۹)

(زندانبانی تندخو مرا در زندان می‌گرداند و با میله‌ای از پشت بر من ضربه می‌زند)

– وصف زخم‌ها و جراحات‌های شاعر در زندان

وصف عذاب‌ها و زخم‌ها از زیباترین و صادقانه‌ترین بخش‌های موضوعی ادبیات زندان است.

در ادبیات فارسی، خاقانی با تشبیه زنجیر بر پایش به مار، جراحات‌های خود را چنین بیان می‌کند:

اژدها بین حلقه گشته خفته زیر دامنم ز آن نجنبم ترسم آگه گردد اژدرهای من
چون کنار شمع بینی ساق من دنداندار ساق من خایید گویی بند دندان خای من
(خاقانی، ۱۳۶۹: ۳۲۱)

در ادبیات عرب، معتمد بن عباد از شدت درد و زخم بر بدنش، زنجیرهایش را مارهایی می‌داند که بر ساق او در هم پیچیده و آثار دندان گرفتن آنها را چون دندان گرفتن شیر می‌داند:

عَطْفُ فِی سَاقِی تَعَطَّفَ أَرْقَمَ یَسَاوِرُهَا عَضًّا بَأَنیَابِ ضِیْغَمِ
(ابن بسام، ۱۹۹۸: ج ۲/۲۰۴)

(زنجیرها گرد ساق پاهایم همانند مارهای سیاه و سفید پیچیده شده است. زنجیر با دندان‌های همچون شیر، زخم‌هایی بر پاهایم به جا انداخته است).

ابوفراس حمدانی دردها و جراحات‌های خود را دو گونه می‌داند؛ جراحات درون و جراحات برون:

جَرَّاحٌ تَحَا مَاهَا الْأَسَاءُ مَخُوفَةٌ وَ سَقَمَانٌ بَادٍ مِنْهُمَا وَ دَخِيلٌ
(حمدانی، ۲۰۰۴: ۲۳۲)

(جراحی که مرهم‌گذار از ترس آن می‌گریزد، دردها و جراحات‌هایی که ظاهری و باطنی است).

مسعود سعد بیماری تن را پی آمد ناتوانی و بیماری دل و درون خویش می‌پندارد:

زائم ضعیف تن که دلم ناتوان شده است دل ناتوان شود کش از انده بود غذا
(مسعود سعد، ۱۳۳۹: ۶)

۲-۲- وصف احوال درونی در حبسیات فارسی و عربی

مهمترین مضامینی که مربوط به احوال درونی در زندان سروده‌های فارسی و عربی است، عبارتند از: آزادی، تنهایی، صبر و شکیبایی، یاد خوش ایام گذشته، یاد آوری خدمات گذشته، اظهار بی‌گناهی، پوزش نامه، تهدید، خوش دلی به زندان، مفاخره شاعر زندانی، طنز و طعنه، وصف غم و اندوه، اظهار ناتوانی شاعر.

– آزادی

شاعر زندانی از همان روزی که به زندان افتاده، اندیشه‌ای جز آزادی از بند ندارد. اکثر زندانیان در ادب گذشته وقتی از آزادی سخن می‌گویند، مراد آنان تنها آزادی خودشان از زندان است؛ اما در زندان سروده‌های معاصر، آزادی تنها به این معنی مورد نظر نیست؛ بلکه آزادی ملت و وطن از چنگال استبداد و استعمار مد نظر است. خاقانی در مورد آزادی چنین می‌سراید:

نعمتی بهتر از آزادی نیست من براین مانده کفران چه کنم

(خاقانی، ۱۳۶۹: ۲۵۲)

در میان سخن سرایان زندانی در ادب فارسی، شاعری چون فرخی یزدی سراغ نداریم که در باب آزادی و آزادگی سخن گفته است و حق مطلب را ادا کرده باشد به طوری که محال است در دیوان وی غزلی یافت که به صراحت یا به کنایه در ستایش این واژه مقدس نباشد و به حقیقت وی را باید «سرود گوی آزادی» لقب داد (ظفری، ۱۳۸۰: ج ۲/۱۴۴). فرخی یزدی (۱۳۱۸ هـ) در مورد آزادی چنین می‌گوید:

جز به آزادی ملت نبود آبادی آه اگر مملکتی ملت آزاد نداشت

(یزدی، ۱۳۷۹: ۱۰۱)

ملک الشعراى بهار نیز در زندان نامه‌های خود از لفظ آزادی چندین بار استفاده می‌کند:

چیست جرمش کرده چندی پیش از آزادی سخن تا ابد زین جرم، مطرود در سلطان بود

(بهار، ۱۳۴۷: ج ۱/۴۸۹)

در ادب عرب، شاعر زندانی، تمّنای آزادی خود را با جلوه‌هایی گوناگونی بیان می‌کند؛ گاه شاعر در قالب دیدن مظاهر طبیعت چون آسمان و نور و گاه در قالب اشتیاق به یار و دیار و ایام خوش گذشته، آرزوی آزادی می‌کند (محمود العقاد، بی‌تا: ۹۲). به عنوان نمونه؛ ابو نواس (۱۹۸ هـ) از فراق مرکب و سلاح خود دلتنگ است و حسرت دوری از مجالس لهو و لعب، قلب او را مالا مال از حسرت می‌کند و میل به آزادی از زندان را چنین بیان می‌کند:

علی مَرکَبی مئی السَّلامُ وِیزَتی و غَدوات لَهوِ قد فَقَدَنَ مَکانی
(ابونواس، بی تا: ۶۵۶)
(بر مرکب و سلاح و لباس جنگم و همچنین بر مجالس لَهو و لعب، که جای مرا گم کرده‌اند نیز درود می فرستم).

معین بسیسو (۱۹۸۳م) نیز مانند فرخی یزدی، و شاعران معاصر از گفتن لفظ آزادی، آزادی ملت و وطن از دست استبداد را اراده کرده است:

قَدْ أَقْسَمْتُ هَذِهِ الْأَيْدِي وَ مَا كَذَبْتُ
بِأَنَّ سَرَشَحْ فِي أَغْلَانَا لَهَباً
مَنْ عَيْشِكِ الْمُرُّ، يَا أُمِّي وَ هَلْ سَنَةُ
بِالشَّعْبِ لَمْ تَنْحَرْفْ عَنْهُ وَ لَمْ تَحِدْ
حَتَّى تُحَرِّرَنَا مِنْ عَيْشِنَا النَّكَدِ
تَمُرُّ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُنْفِيَ مِنَ الْبَلَدِ
(بسیسو، ۱۹۸۱: ۲۲۵)

(این دستانم قسم خورده‌اند و هرگز به ملت دروغ نگفته است و از آنها روی گردان نشود. همواره همراه مردم باشد و همچون آتش از میان حلقه‌های زنجیر زبانه کشند تا ما را از این زندگی پر از رنج و عذاب برهاند. ای مادر آیا سالی بر ما سپری شده که از سرزمین خود تبعید نشده باشیم)

– تنهایی و فراق از دوستان

انسان هیچ‌وقت از داشتن یاران همدل و رفیقان همدم بی نیاز نبوده است و این نیاز، زمانی شدت می‌گیرد که انسان در مصیبتی گرفتار شود؛ از اینرو بسیار دیده می‌شود که زندانیان از غم تنهایی و درد جدایی سخن می‌گویند. در تنهایی و اندوه این زندان‌ها، اندیشه‌ی یاران و بی‌خبری و دوری از یار و دیار، شاعر زندانی را رنج می‌دهد، چنانچه بهاءالدین بغدادی چنین می‌سراید:

می کشم در فراق سختی‌ها هجر یاران به گفتن آسان است
(بغدادی، ۱۳۱۵: ۳۲۴)

شاید هیچ یک از زندانیان سخنور، به خوبی عین القضاات همدانی (۵۲۵ هـ.ق)، از درد تنهایی سخن نگفته باشد:

احقاً عباد الله ان لست صَادراً وَلَا وَارِداً الا على رقيب
اسجناً و قیداً و اشتیاقاً و غربهً وَ نأی حیب؟ انّ ذَا لَعَظِيمٍ

(عین القضاات همدانی، ۱۳۴۱: ۱)

(ای بندگان خدا، آیا درست است که من بیرون نروم و کسی هم بر من وارد نشود مگر رقیب (دشمن). آیا ممکن است که زندان، زنجیر، آتش عشق، غربت و دوری از محبوب بر من هموار شود. همانا این امری سخت و دشوار است)

متنبی (۳۵۴ هـ.ق)، شاعر بلند آوازه‌ی عرب، فراق را به آتشی تشبیه می‌کند که شعله‌های آن جگر شاعر را کباب می‌کند:

فوا حَسْرَتاً ما أَمَرَ الْفِرَاقَ وَأَغْلَقَ نِیرَانَهُ بِالْکُبُودِ

(متنبی، ۱۹۹۴: ۵۳)

(ای وای! چه قدر اندوهناک است! دوری چه قدر تلخ است! شراره‌های آن جگر را به آتش می‌کشد)

– صبر و شکیبایی

شاعر پس از مدّتی اقامت در زندان، کم‌کم از ناله‌ها و زاری‌های خود، که در سوگ آزادی از دست رفته سر می‌دهد، می‌کاهد و با گذشت زمان با محیط زندان خو می‌گیرد و با زمزمه کردن این مصرع شعر که «پایان شب سیه سپید است» چاره‌ای جز شکیبایی ندارد و با سرودن ابیات پندآمیز و بیان این که جهان در محل گذر است و هیچ حالتی همیشگی نیست، خود را تسلیت می‌دهد (ظفری، ۱۳۷۵: ۱/ ۲۰۶) چنانچه فلکی شروانی (۵۴۹ هـ.ق) حال خود را چنین بیان می‌کند:

کشته‌ی صبر و انتظارم باز چاره جز صبر و انتظارم نیست

(فلکی شروانی، ۱۳۴۵: ۲۳)

در ادبیات عرب، ابوالعتاهیه (۲۱۱ ه‍.ق) در مورد فقدان صبر خود در زندان چنین سراییده است:

صَبْرْتُ وَلَا وَاللَّهِ مَا لِيَ جَلَادَةٌ عَلَى الصَّبْرِ، لَكِنْ قَدَصَبْرْتُ عَلَى رُغْمِي

(أبی العتاهیه، ۱۹۶۴: ۳۴۰)

(صبر کردم و به خدا سوگند طاقت صبر ندارم ولی بر خلاف میل صبر خواهم کرد)

ابو فراس حمدانی (۳۵۷ ه‍.ق) در زندان مادر خود را به صبر دعوت می کند:

فِيَا أُمَّتَا لَا تُخْطِئِي الْأَجْرَ إِنَّهُ عَلَى قَدَرِ الصَّبْرِ الْجَمِيلِ جَزِيلٌ

(ابوفراس، ۲۰۰۴: ۳۵)

(ای مادر! پاداش خود را باطل مساز. به قدر صبر جمیل، اجر جزیل نصیب خواهد شد)

– یاد خوش ایام گذشته

یاد خوش روزگار گذشته، از مضامینی است که حبسیه سرایان هر دو ادب فارسی و عربی، بخشی از شعر خویش را به آن اختصاص داده اند. یادآوری این خاطرات، اغلب به قصد تسلی و یا تحسّر و تمنّی است. مسعود سعد از روزگار خوش گذشته‌ی خویش این چنین یاد می کند:

دریغا جوانی و آن روزگار که از رنج پیری دل آگه نبود

(مسعود سعد، ۱۳۳۹: ۱۲۲)

عين القضاة در حسرت ایام خوش گذشته‌ی خود در دیار همدان چنین می سراید:

الَا لَيْتَ شَعْرِي هَلْ تَرَى الْعَيْنَ مَرَّةً ذَرَى قُلَّتِي الْوَنَدَ مِنْ هَمْدَانَ

بَلَادُهَا نَيْطَتْ عَلَيْهَا تَمَائِمِي وَ أَرْضَعْتُ مِنْ غَفَاتِهَا بَلْبَانَ

(عين القضاة همدانی، ۱۳۴۱: ۲)

(ای کاش می دانستم که آیا دوباره چشمانم به قله‌های الوند همدان می‌افتد؟ زیرا آنجا سرزمینی است که حرز و تمیمه‌های من به آن مربوط است (دوران بچگی‌ام را در آنجا گذرانده‌ام) و از زنان پاکدامن آنجا شیر نوشیده‌ام)

در ادبیات عرب، کسی به اندازه‌ی معتمد بن عبّاد (۴۸۸ هـ.ق)، از ایام خوش‌گذشته‌ی خود یاد نکرده است. او با حسرت از قصرهای خود یاد می‌کند که غبار ذلت بر آنها نشسته است:

بَکَى الْمُبَارَكُ فِي اثْرِ ابْنِ عَبَّادٍ	بَکَى عَلٰی اِثْرِ غَزْلَانٍ وَّ اَسَادٍ
بَكَتْ ثُرَيَّا لَا عَمَّتْ كَوَاكِبُهَا	بِمِثْلِ نَوَى الثُّرَيَّا الرَّائِحِ الْغَادِي
بَکَى الْوَحِيدُ، بَکَى الزَّاهِي وَ قَبْتُهُ	و النَّهْرُ وَ التَّجَاعُ كُلُّ ذَکْهُ بَادِي

(المقَرّی، بی تا: ج ۱۰/۶)

(قصر مبارک به دنبال ابن عبّاد گریست، به دنبال آهوان (زیبارویان) و شیران (مردان شجاع) گریست. ستاره‌ی ثریا گریست، خدا کند که ستاره هایش پوشیده نماند! مانند ستارگان پروین که شباهنگام و صبحگاهان افول می‌کنند. وحید، زاهی و گنبد آن، رودخانه و تاج (تمام اجزای قصر) گریستند و ذلت و خواری همه‌ی آنها عیان گشت)

– یادآوری خدمات گذشته

هدف اصلی زندانیان از یادآوری خدماتی که در گذشته انجام داده‌اند، جلب رحم و شفقت کسانی است که آنان را در گوشه‌ی زندان افکنده اند؛ البته گاهی نیز اغراضی چون تحسر و پشیمانی را دنبال می‌کنند. ملک الشعراء بهار در مورد خدمات گذشته‌ی خود، چنین می‌گوید:

گر گناهی کرده‌ام هم کرده‌ام خدمت بسی گر گنه پیدا بود خدمت چرا پنهان بود
صد مقالت بیش دارم در مدیح شهریار یک به یک پیش آورم از شاه اگر فرمان بود

(بهار، ۱۳۴۷: ج ۱/۴۵۵)

عدی بن زید (۳۵ هـ.ق) در مورد خدمات پیشین خود به نعمان چنین سروده است:

و کنت لَزَاذَ خَصَمِکَ لَمْ اَعْرُدْ و قد سلکوکَ فی یومِ عَصِیبِ

أَعَالَنَّهُمْ وَأَبْطَنُ كُلِّ سِرٍّ كما بينَ اللّٰهَاءِ إِلَى الْعَسِيبِ

(عدی بن زید، ۱۹۶۵: ۳۹)

(من دشمن دشمن بودم و از آن روی برنتافتم در حالی که آنها در روزی سخت و ناگوار به سمت تو آمده بودند. به دشمنی آشکار با آنها پرداختم و هر رازی را در درون خود مانند درخت خرما بین پوست و شاخه‌ی خود پنهان کردم)

– اظهار بی‌گناهی

شاعران حبسیه سرای، همانطور که از سبب حبس خود سخن می‌گویند، بر بی‌گناهی خود نیز تأکید می‌کنند. بیشتر زندانیان، علّت حبس خود را حاصل سعایت و تهمتی می‌دانند که بدخواهان به ایشان نسبت داده اند، برخی نیز آن را به روزگار نسبت می‌دهند. مسعود سعد از خود گناهی سراغ ندارد و علّت حبس خود را سعایت دشمنان می‌داند:

همی ندانم خود را گناهی و جرمی مگر سعایت و تلبیس دشمن مکار

(مسعود سعد، ۱۳۳۹: ۲۵۷)

خاقانی نیز با اظهار بی‌گناهی، علّت حبس خود را کینه‌ی مشتی یهودی فعل می‌داند:

مرا مشتی یهودی فعل خصم اند چو عیسی ترسم از طعن مفاجا

(خاقانی، ۱۳۶۹: ۲۵)

در ادب عرب، متنبی نیز خود را بی‌گناه می‌داند و علّت حبس خود را دشمنان کینه ورز (یهودی صفت) می‌داند که در خفا نسبت به وی عداوت می‌ورزند:

فَلَا تَسْمَعَنَّ مِنَ الْكَاشِحِينَ وَلَا تَعْبَأَنَّ بِعَجَلِ الْيَهُودِ

(متنبی، ۱۹۹۴: ۵۴)

(گفته‌ی دشمنان کینه ورز را مپذیر و قصد پرستیدن گوساله‌ی سامری یهودیان را مکن).

کنایه از اینکه گوش دادن به سخن دشمنان مانند پیروی کردن از گوساله‌پرستان سامری است.

احمدالصفای اظهار بی‌گناهی می‌کند و تنها گناهش را داشتن آرمان‌های والا و آزادگی می‌داند:

سَجُنُونِي دُونَمَا ذَنْبِ سَوَى أَنَّنِي سَامِي الْمُنَى حُرٌّ عَزِيزٌ

(الصافی، ۱۹۹۶: ۱۸)

(مرا بدون گناه به زندان انداخته‌اند. تنها گناه من این است که آرزوهای والایی دارم و شخصی آزاده و شریف هستم).

– پوزشنامه

پوزشنامه یا اعتذاریه؛ زندان نامه‌ای است که شاعر برای استعطاف از ممدوح و رهایی از بند، یا برای طلب بخشایش و پایمردی از امیران و ندیمان شاه سروده است (ظفری، ۱۳۷۵: ۱/ ۲۱۰). مسعود سعد به واسطه‌ی درازی مدّت حبس و رنج مدام و برای رهایی خود از زندان با لحنی نرم به قصد تحریک شفقت شاه چنین می‌سراید:

شها، شهریارا، کیا خسروا که برتر نباشد ز تو برتری
درین بند با بنده آن می‌کنند که هرگز نکردست با کافری

(مسعود سعد، ۱۳۳۹: ۹۴)

مجیر بیلقانی (۵۹۴ ه‍.ق) برای آزادی خود، گوهر گران بهای عزّت نفس خود را می شکند:

شها تو شیر خدایی، من آن سگ در تو که بی گناه تر از گرگ یوسفم حقّا
اگر بسهو خطایی که آن مباد رفت تو عفو کن که ز تو عفو به زبنده خطا

(بدر جرجامی، ۱۳۳۷: ج ۱/ ۱۹۹)

در ادبیات عرب، متنبی در زندان با لحن مظلومانه‌ای با بیان ضعف و سستی خود و این که از همه قطع امید کرده است و تنها امید خود را شفاعت امیر می داند، طلب پوزش می‌کند:

دَعَوْتُكَ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَا ءِ وَ الْمَوْتُ مَنِّي كَحَبْلِ الْوَرِيدِ
دَعَوْتُكَ لَمَّا بَرَأَنِي الْبَلَاءُ وَ اَوْهَنَ رِجْلِي ثَقُلَ الْحَدِيدِ

(متنبی، ۱۹۹۴: ۵۴)

(در حالی که قطع امید کرده بودم و هنگامی که مرگ از رگ گردن به من نزدیکتر بود ترا می‌خواندم و آنگاه که گرفتاری‌ها، مرا خرد کردند و زنجیرها مرا زمینگیر کرده بودند، تو را به سوی خود می‌خواندم).

– تهدید

شاعران حبسیه سرا، وقتی که برای آزادی از زندان همه‌ی شیوه‌هایی را که به کار می‌بندد، مفید واقع نشود، دست به تهدید دشمنان و عاملان حبس خود می‌زنند. مسعود سعد با یادآوری کیفر آخرت، شاه را تهدید می‌کند:

ای شاه بترس از آن که پرسند از تو جایی که بدانی که ترسند از تو
خرسند نئی به پادشاهی ز خدای من چون باشم به بند خشنود از تو
(مسعود سعد، ۱۳۳۹: ۷۱۸)

ابو نواس، حبسیه سرای عرب، فضل بن ربیع را که به نظر می‌رسد در حبس وی نقش موثری داشته است، بدین گونه تهدید به هجو می‌کند:

فَإِنْ أَمْسَ لَا تُخْشَى لِسِيفِي فَتَكَّةُ فَلَا تَأْمَنْ، يَا فَضْلُ، فَتَكَ لِسَانِي
(ابونواس، بی تا: ۶۵۶)

(اگر دیروز از شمشیرتیز من هراسی نداشتی؛ ای فضل، امروز از زبان من در امان نخواهی بود).
ابوفراس حمدانی در رومیات خویش، گاهی به طور ضمنی سیف الدوله را تهدید می‌کند که در صورت خودداری از پرداخت فدیة، به امرای دیگر متوسل خواهد شد:

فَإِنْ سَأَلْنَا سِوَاكَ عَارِفَةً فَبَعْدَ قَطْعِ الرَّجَاءِ نَسْأَلُهَا
إِذَا رَأَيْنَا أَوْلَى الْكِرَامِ بِهَا يَضِيعُهَا جَاهِدًا وَ يَهْمِلُهَا
(آباد، ۱۳۸۰: ۳۳۱)

(پس اگر بخواهم از غیر تو احسان و بخشش طلب کنم، زمانی طلب می‌کنم که از تو قطع امید کرده باشم. زمانی که می‌بینم آنانی که در بخشش سزاوارترند، آن را (احسان و بخشش را) مجدانه رها می‌کنند و فرو می‌گذارند).

– خوش دلی به زندان

گاه شاعر از زندانی شدن خود، اظهار شادمانی می‌کند و این از سه حالت خارج نیست؛ یا واقعاً از ترس شادکامی و شماتت دشمن، به دروغ ندای خوش دلی سر می‌دهد یا از وضع زندان خود راضی است و همه‌ی وسایل رفاه فراهم بوده است چنانکه در بعضی از زندان‌ها، مسعود سعد نجوم را یادگرفته و قرآن را ختم کرده است و یا این که از روی تهکم تظاهر به خوشحالی نموده است (ظفری، ۱۳۷۵: ج ۱ / ۲۰۹):

اگر نبود بیچاره پیر بهرامی	چگونه بودی حال من اندرین زندان
گاهی صفت کندم حال‌های گردش چرخ	گاهی بیان دهم رازهای چرخ کیان
مرا ز صحبت او شد درست علم نجوم	حساب هندسه و هیأت زمین و مکان

(مسعود سعد، ۱۳۸۴: ۳۴۶-۳۴۵)

خواندن قرآن:

اندرین سمج کار من شب و روز	مدح سلطان و سوره قرآن
----------------------------	-----------------------

(همان: ۳۷۲)

یا اینکه مسعود سعد در جایی دیگر از روی استهزا، تظاهر به خوشحالی نموده است:

نه نه ز حصن نای بیفزود جاه من	داند جهان که مادر ملکست حصن نای
من چون ملوک سرزفلک بر افراشته	زی زهره برده دست و بر مه نهاده پای

(مسعود سعد، ۱۳۳۹: ۵۰۳)

این کیفیت در حبسیه‌های عرب هم بی سابقه نیست چنانچه ابوفراس، زندان را باعث حل شدن بسیاری از مشکلات خود می‌داند:

وَاللّٰهُ عِنْدِي فِي الْاِسَارِ وَغَيْرِهِ مَوَاهِبٌ لَّمْ يَخْصَصْ بِهَا اَحَدٌ قَبْلِي
حَلَلْتُ عُقُوداً اَعْجَزَ النَّاسَ حُلُّهَا وَمَا زَالَ لَاعْقَدِي يَكْذَمُ وَلَا حَلِّي

(ابوفراس، ۲۰۰۴: ۲۱۱)

(به خدا سوگند که در اسارت و غیر آن نعمت هایی است که برای هیچ کس بیش از من دست نداده است. در آن گرهی از مشکلاتی گشودم که حل آن مردم را عاجز کرده است و تاکنون نه زندان شدنم و نه آزاد شدنم هیچگاه مورد مذمت قرار نگرفته است).

– مفاخره شاعر زندانی

فخر از مضامین قدیمی ادبیات فارسی و عربی به شمار می رود، و حجم بسیار وسیعی از ادب زندان را به خود اختصاص داده است. شاعر حبسیه گوی، وقتی که از فضای زندان، از رنج بندهای گران و خشونت زندانبانهای دیو سیرت، به جان می آید، درباره‌ی فضل و دانش، مناعت طبع، آزادگی و شجاعت خود داد سخن می دهد چنانچه خاقانی در مناعت طبع سر بر افلاک می ساید، وی در مقابل زورمندان، خشن و در برابر افتادگان فروتن بود و به واسطه‌ی همین بلندهمتی، از پذیرش مشاغل دیوانی سرباز زد و در نتیجه به زندان افتاد:

حرمت برفت حلقه‌ی هر در گهی نکویم کشتی شکست منت هر لنگری ندارم
بالله که گر به تیرگی و تشنگی بمیرم دنبال آفتاب و پی کوثری ندارم

(خاقانی، ۱۳۶۹: ۲۵۸)

در زندان نامه‌های عرب نیز مفاخره سابقه دارد؛ مانند این بیت ابوفراس در مورد شجاعت خود:

مَتَى تُخَلِّفُ الْاَيَّامُ مِثْلِي لَكُمْ فَتَى طَوِيلَ نَجَادِ السَّيْفِ رَحْبَ الْمَقْلَدِ

(ابوفراس، ۲۰۰۴: ۷۶)

(کی روزگاری تواند فرزندی مثل من که شمشیری بلند و زیبا حمل کرده است، بزیاید؟)

عبد الحمید رافعی در مقام مفاخره از علم و فضل و اخلاق نیکوی پدران خود چنین یاد می کند:

أَقَامُوا عِمَادَ الْعِلْمِ وَالْفَضْلِ وَانْتَهَى إِلَيْهِمْ عَفَافُ النَّفْسِ وَالْخُلُقِ السَّلْسُ

(رافعی، ۱۹۷۴: ۱۶۲)

(ستون‌های علم و فضل را بر پا داشتند و پاکی نفس و اخلاق خوب آنها به منتهی درجه رسید).

– طنز و طعنه

روش بیان سخن به صورت غیر مستقیم که در اصطلاح انگلیسی به آن sideway گفته می‌شود؛ یعنی گوینده به شکل مستقیم سخن نمی‌گوید که در زندان جای بدی دارم یا بستر کثیفی دارم؛ بلکه با زبانی طنز و با افزودن چاشنی اغراق، زندان خود را باغی دلگشاه و بستر خود را عرش بلقیس، وصف می‌کند. در دوره‌ی معاصر، ملک‌الشعراى بهار با قصیده‌ی طنزی و انتقادی «کیک‌نامه» که با این ابیات آغاز می‌شود، حال خود را در بازداشتگاه چنین بیان می‌کند:

چون اختران پلاس سیه بر سر آورند کیکان به غارت تن من لشکر آورند
از پا و دست و سینه و پشت سر و شکم بالا و زیر رفته و بازی در آورند...

(بهار، ۱۳۴۷: ج ۱/ ۲۹۱- ۲۹۰)

اگر در این قصیده، کیک و حشرات هم بازی ملک‌الشعراى بهار است در زندان سروده‌ی سمیع القاسم، شاعر معاصر عرب، این خفاش است که همبازی و مونس شاعر است:

لَيْسَ لَدَى وَرَقٍ وَلَا قَلَمٍ/ لَكِنِّي... مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ، وَ مِنْ مَرَارَةِ الْأَلَمِ/ يَا أَصْدِقَائِي لَمْ أَنْمَ/ فَقُلْتُ:
مَاذَا لَوْ تَسَامَرْتُ مَعَ الْأَشْعَارِ/ وَ زَارْتَنِي مِنْ كُوَّةِ الزُّنَانَةِ السُّودَاءِ/ ... زَارْنِي وَطَوَاطُ... وَ رَاحَ فِى
نَشَاطٍ/ وَ قُلْتُ: يَا الْجَرِيُّ فِى الزُّوَارِ/ حَدَّثْ... أَمَا لَدَيْكَ عَنْ عَالَمِنَا أَخْبَارٌ؟

(القاسم، ۱۹۹۲: ج ۳/ ۲۸۴)

(مرا نه برگ دفتری است و نه قلمی/ اما ... به خاطر گرمای زیاد و تلخی درد/ ای دوستان خوابم نبرد/ گفتم: بهتر آن است که شب را با اشعارم سپری کنم/ که خفاشی از روزنه‌ی زندان تیره و تار به ملاقاتم آمد/ به او گفتم: ای پردل و جرأت میان ملاقات کنندگان/ بگو ... هیچ آیا از جهان ما خبرت هست؟)

– وصف غم و اندوه

غم و اندوه، در وصف حال زندانیان، جایگاهی ویژه دارد. حدیث رنج ها و اندوه‌های زندانیان از زیباترین موضوع های ادب زندان به شمار می‌رود. مسعود سعد غم و اندوه حاصل از حبس را این گونه توصیف می‌کند:

گر آن چه هست بر این تن نهند بر کھسار و ر آن چه هست در این دل زند بر دریا
ز تابش آب شود دُر در میان صدف ز رنج خون شودی لعل در دل دریا
(مسعود سعد، ۱۳۳۹: ۸)

عین القضاات نیز این گونه به توصیف غم و اندوه حاکم بر وجودش می‌پردازد:

فَلَوْ أَنَّ مَاءَ بِي بِالْحَصَى قَلَقَ الْحَصَى وَ بِالرَّيْحِ لَمْ يَسْمَعْ لِهِن هُبُوبِ
(عین القضاات همدانی، ۱۳۴۱: ۶)

(غم و اندوهی که در وجود من است اگر به سنگریزه می‌رسید به اضطراب در می‌آمد و اگر به باد تحمیل می‌شد، باد از وزش باز می‌ماند).

در میان شعرای عرب، هیچکس مثل ابوفراس حمدانی از اندوه‌های خود سخن نمی‌گوید:

فحزنی لا ینقُضی و دَمعی ما یفتُرُ
ولکن أَداری الدَّموعَ و أُسْتَرُّ ما أُسْتَرُّ
مخافة قول الوُشا ة: مثلك لا یصبرُ

(ابوفراس، ۲۰۰۴: ۱۴۰)

(اندوهم پایان نمی‌پذیرد و اشکم سستی نمی‌پذیرد؛ اما با گریه مدارا می‌کنم و آن را

از بیم آن که بدگویان بگویند: همچون تویی بردباری ندارد، پنهان می‌دارم)

– اظهار ناتوانی شاعر

پیداست شاعری که تمام عمر خود را چون پرنده‌ای آزاد از شاخی به شاخ دیگر پریده و در کمال آزادی به سر می برده، چون اسیر قفس شود، جز ناله و زاری کاری ندارد. این رنج توأم با ناراحتی‌های جسمانی از قبیل: فشار غلّ و زنجیر، بی غذایی و ... موجب ضعف و ناتوانی زندانی می گردد چنانکه مسعود سعد از کُندی شمشیر و تنگی میدان خود سخن گفته:

حمله چه کنی که کند شمشیرم پویه چه دهی که تنگ میدانم

(مسعود سعد، ۱۳۳۹: ۳۵۲)

ابوفراس، شاعر توانای عرب، جسم نحیف خود را، به نیزه‌ی شکسته شده و یا به شمشیر کُند شده تعبیر می کند:

قَدْ حُطِمَ الْخَطِيّ وَ اخْتَرِمَ الْعِدَا وَقُلِّلَ حَدَّ الْمَشْرِفَى الْمُهْتَدِ

(ابوفراس، ۲۰۰۴: ۷۵)

(درحالی ترا می خوانم که نیزه‌ام شکسته و شمشیرم کند شده‌است و دشمنانم متفرق گشته‌اند).

نتیجه

زندان سروده‌ها در واقع مانند یک تابلوی زیبای هنری است که زندگی پر مشقت و عذاب‌آور و احوال درونی شاعر در زندان به بند کشیده را به تصویر می‌کشاند. این نوع ادبی را می‌توان خالصانه‌ترین و صمیمانه‌ترین نوع شعر دانست؛ زیرا از عواطف و احساسات پاک شاعری دردمند و دل سوخته، سرچشمه گرفته است. رنج جانکاه و طاقت فرسای زندان، نتوانسته روح بلند شاعران حبسیه سرای فارسی و عربی را به زنجیر بکشاند؛ بلکه قوه‌ی خلاقیت و زبان زیبایشان را بیشتر کرده است و زندان و مسائل و تجربیات زندان، دستمایه‌ای برای سرودن اشعار نغز و وصف زیبای حالات درونیشان گشته است.

شاعران حبسیه سرای فارسی و عربی در مدت زمان اسارت خویش، گرفتار حالات گوناگونی از یأس و ناامیدی می‌شدند؛ به همین خاطر علاوه بر اوصاف ظاهری زندان (زنجیر،

زندانبان و ...) در وصف حالات درونی خود نیز ابیاتی را می‌سرودند که در آن از بی‌گناهی خود، آزادی، یاد وطن، غم و اندوه و طعنه و طنز و ... سخن می‌گویند.

زندان سروده‌های فارسی و عربی، از جهت به کارگیری مضامین و اغراض شعری، به ویژه وصف ظاهری زندان و حالات درونی دارای نقاط مشترک فراوانی هستند که این شاید به خاطر قرار گرفتن شاعران در موقعیت‌های مشابه در زندان بوده است؛ البته گاه شاعران ایرانی، در توصیف احوال درونی خود، چنان به زندان نامه‌های عربی همانند می‌شوند که گویی ایشان قبلاً دیوان اشعار شاعران عرب را کامل مطالعه کرده‌اند و از آنان تأثیر پذیرفته‌اند.

منابع

- ۱- آباد، مرضیه (۱۳۸۰) *حبسیه سرایی در ادب عربی* (از آغاز تا عصر حاضر). چاپ اول. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۲- ابن بسام، ابوالحسن (۱۹۹۸) *الذخیره فی محاسن اهل الجزیره*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۳- ابوالعتاهیه، ابواسحاق اسماعیل بن قاسم (۱۹۶۴م) *الدیوان*. بیروت: دارصادر.
- ۴- ابونواس، حسن بن هانی (بی تا) *الدیوان*. بیروت: دارصادر.
- ۵- الاصفهانی، ابوالفرج (۱۹۸۶م) *الاغانی*. الطبعة الاولى. بیروت: دارالمکتب العلمیه.
- ۶- الحاوی، ایلیا (۱۹۸۳) *شرح دیوان فرزدق*. بیروت: دارالکتاب اللبنانی.
- ۷- اخوان ثالث، مهدی (۱۳۵۴) *در حیاط کوچک پاییز در زندان*. تهران: انتشارات طوس.
- ۸- بسیسو، معین (۱۹۸۱م) *الاعمال الشعریه الکامله*. بیروت: دارالعودة.
- ۹- بدر جاجرمی، محمد (۱۳۳۷) *تذکره مونس الاحرار*. تهران: اتحاد.
- ۱۰- بهار، محمدتقی (۱۳۴۷) *دیوان*. تهران: بی نا.
- ۱۱- بهاء الدین بغدادی، محمد بن مؤید (۱۳۱۵) *التوسل الی الترسل*. تصحیح بهمنیار. تهران: بی نا.
- ۱۲- حسینی، محمود نجیب (۱۹۷۰م) *السجون اللبنانیه*. بیروت: جامعه بیروت العربیه.
- ۱۳- حمدانی، ابوفراس (۲۰۰۴م) *الدیوان*. عبدالرحمن المصطاوی. الطبعة الثانیه. بیروت: بی نا.
- ۱۴- الخطیب، حسام (۱۹۹۹م) *آفاق الادب المقارن عربیاً و عالمیاً*. بیروت: دارالفکر.
- ۱۵- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲) *لغت نامه*. تهران: موسسه لغت نامه دهخدا.
- ۱۶- دیوان بیگی شیرازی، احمد (۱۳۶۶) *حدیقه الشعرا*. جلد سوم. تهران: انتشارات زرین.
- ۱۷- الرافعی، عبدالحمید (۱۹۷۴م) *الدیوان*. طرابلس: وزارة الاعلام الجمهوریه العراقیه.
- ۱۸- رشید یاسمی، غلامرضا (۱۳۳۹) *دیوان مسعود سعد*. تهران: پیروز.

- ۱۹- الرصافی، معروف (۲۰۰۰ م) **الديوان**. بيروت: دارالمنتظر.
- ۲۰- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۴۶) **شعر بی دروغ شعر بی نقاب**. تهران: سازمان چاپ تهران.
- ۲۱- سجادی، ضیاء الدین (۱۳۶۹) **دیوان خاقانی شروانی**. تهران: زوار.
- ۲۲- شروانی، فلکی (۱۳۴۵) **دیوان**. تصحیح طاهری شهاب. تهران: بی نا.
- ۲۳- الصافی، احمد (۱۹۹۶ م) **الصافی شعره و حیاتہ**. بيروت: دارالمنتظر.
- ۲۴- ظفری، ولی الله (۱۳۷۰) **حبسیه سرایی در ادب فارسی (از آغاز شعر فارسی تا صفویه)**. جلد اول. تهران: امیر کبیر.
- ۲۵- ————— (۱۳۸۰) **حبسیه سرایی در ادب فارسی (از صفویه تا معاصر)**. جلد دوم. تهران: امیر کبیر.
- ۲۶- العبادی، عدی بن زید (۱۹۶۵) **الديوان**. بغداد: وزارة الثقافة و الارشاد.
- ۲۷- العقاد، عباس محمود (بی تا) **عالم السدود و القيود**. بيروت: دارالكتاب اللبناني.
- ۲۸- عین القضاة همدانی، عبدالله (۱۳۴۱) **شکوی الغریب عن الاوطان الى علماء البدان**. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۹- فرخی یزدی، محمد (۱۳۷۹) **دیوان اشعار**. به کوشش حسین مکی. تهران: امیر کبیر.
- ۳۰- متنبی، ابوالطیب (۱۹۴۴ م) **الديوان**. بيروت: دارصادر.
- ۳۱- ابن محمد المقرئ التلمسانی، احمد (بی تا) **نفع الطیب من الغصن الاندلس الرطیب**. تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید. بيروت: دارالكتاب العربی.
- ۳۲- مکاریک، ایرناریما (۱۳۸۴) **دانش نامه نظریه های ادبی معاصر**. ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه.
- ۳۳- ناصر خسرو قبادیانی، ابومعین (۱۳۵۳) **دیوان**. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۳۴- الیشکری، المنخل (۱۹۸۷) **الديوان**. بيروت: دارالكتاب اللبناني.